

### ■ قاسمعلی رحمانی

شهید گرانمایه حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالعلی مزاری در دوران تحصیل درحوزه علمیه قم، از حامیان و مروان اندیشه سیاسی امام خمینی در ایران و افغانستان بود. تقریباً اکثر مصاحبان آن بزرگوار می‌دانستند که استاد با روحانیت مبارز ایران و نیز نمایندگان و پیروان حضرت امام در داخل و خارج از این کشور، روابط گسترده و نزدیکی دارد. او در نجف اشرف نیز گذشته از رفت و آمد به منزل حضرت امام با چهره‌های فعال و شخصیت‌های ممتازی چون شهید محمد منتظری معروف به سمعی، آقای سید محمود دعایی و... از نزدیک آشنا بود. در ایران با آیت‌الله جوادی آملی و آیت‌الله نوری همدانی، به‌خصوص حضرت آیت‌الله مشکینی و شخص حضرت آیت‌الله خامنه‌ای صمیمی‌ترین رابطه دوستی و همکاری را برقرار کرده بود تا جایی که چندین بار به تبعیدگاه آیت‌الله مشکینی در کاشمر رفت و خبر می‌گرفت و قسمتی از درس‌های سطح (رسایل و مکاسب) را پیش ایشان خوانده بود. او بارها برای دیدار با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به مشهد رفت و با ایشان رفت‌وآمدهای مکرر و محرمانه‌ای داشت.

استاد شهید و شهید واحدی در آخرین سال‌های تحصیل در قم، تلاش‌های جدی و فعالیت‌های بسیار فشرده‌ای کردند که صدای روحانیت مبارز افغانستان و شیعیان مظلوم آن سرزمین را به‌گونه‌ای منعکس کنند و به گوش مردم و جهان خارج برسانند.

استاد شهید مزاری پس از یکی از مسافرت‌ها به نجف اشرف و در مرز ایران، به جرم به همراه داشتن چند مورد از آثار امام خمینی و نیز نشریات روحانیون مبارز خارج از کشور، دستگیر و به شکنجه‌گاه کمپته مشترک ضدخرابکاری ساواک گسیل شد. او در طول این مدت شکنجه‌های زیادی را متحمل شد اما با مقاومت خویش بازجویان و مأموران شکنجه ساواک را بهت زده کرد. پس از آنکه مأموران ساواک به این نتیجه رسیدند که از استاد نمی‌توانند اطلاعاتی به دست آورند، تصمیم به اخراج او از ایران گرفتند. همین بود که استاد شهید را از مرز تأیباد اخراج کردند و به افغانستان فرستادند. وقتی استاد به «مزارشریف» و «چهار کنت» رسیده بود، فوراً به فعال‌سازی مدارس دینی دست زد و خود به عنوان الگو و نمونه‌ای از یک مبلغ فعال مذهبی، تصمیم به جمع‌آوری طلاب و تشکیل حوزه علمیه در شهر گرفت. نخست منزلی را برای تدریس انتخاب کرد و در اختیار طلاب جوان قرار داد و یک کتابفروشی نیز دایر کرد. کتاب و مجلات مورد نظر را در معرض دید و انظار عامه مردم می‌گذاشت. او آنها را به‌طور امانت هم در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌داد و درس‌های حوزوی را نیز شروع کرد. او فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و

### ■ دکتر محمدعلی شیخ



کمین را چه رسد تا در این باره قلم زرم، ولی از آنجا که یاد نیکان خداجوی سرمشقی است برای انسان‌ها تا کامیابی و ناکامی جهان سپنج از راه‌شان به در نبرد و طریق سعادت را در تخلق به فضایل یثناسند و به مصادی آیه شریفه «لَعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ»<sup>(۱)</sup> نیک‌فرجامی را از آن پرهمیزگان باندند، نگارش چند سطر ی را به‌جا دیدم. والد معظم در امر تدریس، مطالعه و تحقیق بی‌نهایت کوشا و ساعی بودند و تا لحظه بیداری از کتاب جدا نمی‌شدند و به حدی به پژوهش علاقه‌مند بودند که گذشت زمان را فراموش می‌کردند! برای به دست آوردن کتابی که بدان نیاز داشتند نهایت کوشش را به کار می‌گرفتند و گاهی صفحات افتاده از یک کتاب را با دستنویسی تکمیل می‌کردند و اگر نسخه‌ای کمیاب بود، در کتابخانه‌ای که آن نسخه را داشت ساعت‌ها می‌نشستند و آن را استنساخ می‌کردند.

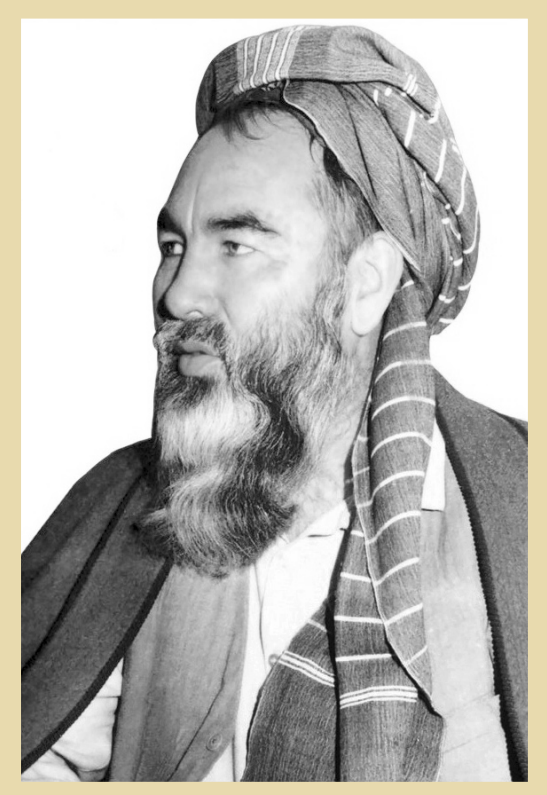
در انجام تکالیف شرعیه سعی وافر ی داشتند، فریضی که به‌جای خود به انجام مستحبات سخت پایبند و مقید بودند و نماز شبشان ترک نمی‌شد و تا هنگامی که توان جسمی داشتند، در غیر ماه مبارک رمضان، ایام البیض (اول، وسط و آخر هر ماه) را روزه می‌گرفتند.

بسیار کم خوراک بودند. به یاد دارم یکی از ارادتمندان به مزاج به ایشان می‌گفت: «خوب است شما همیشه مهمان من باشید، زیرا چندان غذایی نمی‌خورید!» زندگی ما نه تنها بسیار ساده، بلکه سخت بود، زیرا ایشان از وجوه شرعیه مبلغی بر نمی‌داشت، بلکه گاهی کسی چیزی یه ایشان هدیه می‌کرد یا آشنایان که عقد ازدواجی داشتند، سر دفتر ازدواج را نزد ایشان می‌آوردند تا ایشان ایجاب صیغه عقد ازدواج را انجام دهند و شیرینی یا احویات و چچی هدیه می‌کردند که گذران زندگی‌ما از همان بود.

یکی از مأموران نماز جماعت ایشان که وارث درجه اول نداشت، در وصیت خود از ثلث ماترک‌های خانهای را به ایشان که در آن موقع از خود خانه نداشتند و مستأجر بودند هدیه کرد، پس از فوت او برادرش نزد ایشان آمد و گفت: «عالمه‌جندم و خانه‌ای که دارم نیازم را برطرف نمی‌کند، از این رو تقاضای کنم خانه‌اهدایی برادرم را به من بدهید.» بی‌ترنگ خانه را وی به اهدا کردند. گذشت ایشان به حدی بود که اگر کسی تنها لباس بر تنش را می‌خواست، خود به اقل پوشش اکتفا می‌کرد و مابقی را او می‌بخشیدند.

در سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ که در حوزه علمیه قم تحصیل می‌کردم، شهریه‌ای که از طرف مرحوم آیت‌الله بروجردی به من داده می‌شد اندک بود و نیازم را برطرف نمی‌کرد. از ایشان تقاضا کردم کسری آن را از وجوه شرعیه تأمین کنند، به من فرمودند: «تو جوانی

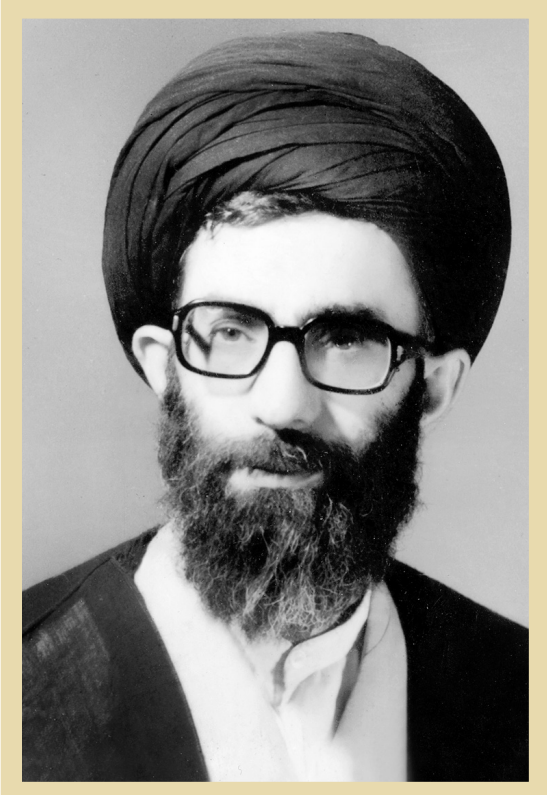
شهید عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان



روایتی از پرسش شهید مزاری از رهبر معظم انقلاب اسلامی در دوران مبارزه

# از سرچشمه فقا‌هت دور نشوید

اجتماعی وسیعی را در سطوح مختلف آغاز کرده بود و روز به روز جذابیت خاصی در میان طلاب جوان، افشار تحصیلکرده شهری عم از مصلان و اساتید دانشگاه و دارالمعلمین پیدا کرده و از موقعیت بسیار خوبی برخوردار بود. در همین دوره بود که نام‌های از ایشان در حوزه علمیه قم به دستم رسید. در آن نامه ضمن تحلیل مختصری از اوضاع و احوال آن روز و گزارش کارهای خودش، و مطلب را به من تذکر داده بود: یکی راجع به اوضاع داخلی افغانستان بود که ظلم و حق‌کشی‌ها در اینجا تا جایی بیداد می‌کند که اکثریت قاطع مردم، به‌خصوص مردم



مظلوم شیعه و هزاره بیش از هر کسی مورد تهدید و تبعیض ناروای نژادی و مذهبی قرار می‌گیرند و بدتر افشار تحصیلکرده شهری عم از مصلان و اساتید دانشگاه و دارالمعلمین پیدا کرده و از موقعیت بسیار خوبی برخوردار بود. در همین دوره بود که نام‌های از ایشان در حوزه علمیه قم به دستم رسید. در آن نامه ضمن تحلیل مختصری از اوضاع و احوال آن روز و گزارش کارهای خودش، و مطلب را به من تذکر داده بود: یکی راجع به اوضاع داخلی افغانستان بود که ظلم و حق‌کشی‌ها در راه اسلام را در کجا

باید برای گرفتن جواب آن، می‌رقم و به هر وسیله ممکن حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (دام‌ظله) را می‌دیدم. این کار در آن زمان بسیار خطرآفرین و هراس‌انگیز بود، چراکه حتی بردن نام «خمینی» و «خامنه‌ای» نوعی جرم محسوب می‌شد، چراکه آیت‌الله خامنه‌ای در آن دوره، مظهر شاخص و نماینده افکار و اندیشه حضرت امام محسوب می‌شد و به همین دلیل هم از سوی دستگاه جهانی و دهشت‌انگیز شاه و سازمان اطلاعات آن زمان موسوم به ساواک، تحت شدیدترین مراقبت‌های امنیتی قرار داشت، به همین جرم هم ایشان را از مشهد مقدس،



**در آن دوره حتی بردن نام «خمینی» و «خامنه‌ای» نوعی جرم محسوب می‌شد، چراکه آیت‌الله خامنه‌ای در آن دوره، مظهر شاخص و نماینده افکار و اندیشه حضرت امام محسوب و به همین دلیل هم از سوی شاه و سازمان اطلاعات آن زمان موسوم به ساواک، تحت شدیدترین مراقبت‌های امنیتی قرار داشت، به همین جرم هم ایشان را از مشهد مقدس، ینه منطقه دور دست و بد آب و هوای سیستان و بلوچستان در ایرانشهر تبعید کرده بودند.** به هر روی، من به هر صورتی که بود تصمیم گرفتم با سفر به سیستان و بلوچستان، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را ببینم و موضوع را به ایشان بگویم. البته قبل از این در زمانی که استاد شهید در قم مشغول تحصیل بودند، یکی، دو بار مرا به مشهد فرستادند و در منزل حضرت آقا خدمت ایشان رسیده بودم، ولی این بار با آن زمان خیلی فرق می‌کرد، گرچه در آن زمان هم محدودیت‌های نامرئی وجود داشت. یک روز بعد از ظهر با لباس میدل، از قم به طرف کرمان حرکت کردم. صبح آن روز به آن شهر رسیدم. بلافاصله اتوبوسی را که به طرف ایرانشهر در حرکت بود، شادم شد و پس از کمی معطلی راه افتادیم. در این سفر تک و تنها بودم. بیابان‌های خشک و سوزان یم و جاده‌های گرم و نفتیده ایرانشهر را پشت سر می‌دیدم. این کار در آن زمان بسیار خطرآفرین و هراس‌انگیز بود، چراکه حتی بردن نام «خمینی» و «خامنه‌ای» نوعی جرم محسوب می‌شد، چراکه آیت‌الله خامنه‌ای در آن دوره، مظهر شاخص و نماینده افکار و اندیشه حضرت امام محسوب می‌شد و به همین دلیل هم از سوی دستگاه جهانی و دهشت‌انگیز شاه و سازمان اطلاعات آن زمان موسوم به ساواک، تحت شدیدترین مراقبت‌های امنیتی قرار داشت، به همین جرم هم ایشان را از مشهد مقدس،

به منطقه دور دست و بد آب و هوای سیستان و بلوچستان در ایرانشهر تبعید کرده بودند. به هر روی، من به هر صورتی که بود تصمیم گرفتم با سفر به سیستان و بلوچستان، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را ببینم و موضوع را به ایشان بگویم. البته قبل از این در زمانی که استاد شهید در قم مشغول تحصیل بودند، یکی، دو بار مرا به مشهد فرستادند و در منزل حضرت آقا خدمت ایشان رسیده بودم، ولی این بار با آن زمان خیلی فرق می‌کرد، گرچه در آن زمان هم محدودیت‌های نامرئی وجود داشت. یک روز بعد از ظهر با لباس میدل، از قم به طرف کرمان حرکت کردم. صبح آن روز به آن شهر رسیدم. بلافاصله اتوبوسی را که به طرف ایرانشهر در حرکت بود، شادم شد و پس از کمی معطلی راه افتادیم. در این سفر تک و تنها بودم. بیابان‌های خشک و سوزان یم و جاده‌های گرم و نفتیده ایرانشهر را پشت سر می‌دیدم. این کار در آن زمان بسیار خطرآفرین و هراس‌انگیز بود، چراکه حتی بردن نام «خمینی» و «خامنه‌ای» نوعی جرم محسوب می‌شد، چراکه آیت‌الله خامنه‌ای در آن دوره، مظهر شاخص و نماینده افکار و اندیشه حضرت امام محسوب می‌شد و به همین دلیل هم از سوی دستگاه جهانی و دهشت‌انگیز شاه و سازمان اطلاعات آن زمان موسوم به ساواک، تحت شدیدترین مراقبت‌های امنیتی قرار داشت، به همین جرم هم ایشان را از مشهد مقدس،

شعب که رقتم قبل از من جمعی از دانشجویان

بوده و کمتر حریفی داشته‌اند.

خیلی شوق زیارت آستان قدس رضوی را داشتند و تا هنگامی که بیماری از سفرشان بازنداشته بود، همه ساله در فصل تابستان به مشهد مقدس مشرف می‌شدند. وقتی یکی از همشهریان متمکن برای ایشان بلیت هواپیما از تهران به مشهد را تهیه کرده بود، ایشان نیزذیرفتند و به او گفتند: «شما بهای بلیت را به مستمندان و نیازمندان بدهید. من با قطار می‌روم و بلیت تهیه شده است و در بین راه کتاب برای مطالعه همراه دارم.»

در فصل بهار در سفری در سال ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ از اهواز به دزفول در خدمت ایشان بودم. در آن وقت راه شوشتر به دزفول در اثر سیل بسته شده بود. عصر پهلوی دوم بود و برخی از مردم بی‌پند و باز به روحانیت و روحانیون اعتقادی نداشتند و نسبت به آنان مجال بی‌حرمتی داشتند. یکی از مسافران سخنان نابجا و به تعبیری متلک می‌گفت. ایشان گوش نمی‌دادند و کتابی را که همراه داشتند مطالعه می‌کردند. خشمگین شدم و خواستم به او پر خاش کنم. متوجه شدند و با نگاه تندی به من فهماندند باید خاموش باشم. تا اینکه بین راه به قهوه‌خانه‌ای رسیدیم و ماشین برای استراحت مسافران و صرف چای توقف کرد. مسافران به قهوه‌خانه رفتند و ایشان در فاصله‌ای از قهوه‌خانه عباى خود را روی سبزه‌ها گسترزدند و به مطالعه پرداختند. پس از مدتی مسافران برای سوار شدن به ماشین فرا خوانده شدند، متلک‌گو به وقت سوار شدن نزدیک ایشان آمد و سلام گفت و تعارف کرد که جلوتر سوار شوند. ایشان متقابلاً تعارف را پاسخ دادند و گفتند ما یک ردیف جلوتر هستیم شما بفرمایید. همین که در ماشین نشست چنان منقلب و از کرده خود شپیمان شد که با بی‌تابی به ایشان گفت: «من اشتباه کردم و حرف‌هایی را که نباید بزنم زدم. مرا ببخش.» ایشان گفتند: «حواسم متوجه کتابم بود و به سخنانت گوش ندادم. اشکالی ندارد، ولی سعی کن هر حرمت دیگران را نگه داری.» آن شخص به گریه و زاری افتاد و آثار تنبه در چهره‌اش آشکار شد.

این رویداد ی مانند آن نشان می‌دهد مردم‌اعم از نیک و بد دوستدار فضایل و خصال پسندیدانه‌اند و اگر برخی احیاناً بی‌حرمتی به روحانیون روا می‌دارند، ریشه در اعمال روحانی‌نماها دارد که حرمت خود و رسالت روحانیت را نگه نمی‌دارند و به قول سعدی: «نمی‌بینم مر ایشان تمام فصول سال حتی زمستان‌ها در رودخانه کارون خویشتن سیم و غله اندوزند. عالمی را که گفت افتاد، زیرا دید از یک سوی رودخانه کارون که آن موقع بیش از حالا پر آب بود به زیر آب رفتند و طول کشید و از زیر آب بیرون نیامدند. پس از جست‌وجو دید در ساحل مقابل از آب بیرون آمده‌اند و پهنای رودخانه را زیر آب طی کرده بودند. می‌گویند در کودکی نیز در بازی‌های محلی ممتاز باری سخن در این باره فراوان و سراسر زندگی

# سارویخ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹

# جوان

دانشگاه سیستان و بلوچستان نیز در حضور آقا بودند و سؤالاتی داشتند. پس از چند لحظه‌ای که نشستم و سؤالات آنان نیز به پایان رسیده بود، فرصتی پیش آمد. من هم سؤالی کردم. سؤالم این بود که در این روزها در حوزه علمیه قم بین طلاب افغانستان گرایش‌هایی به وجود آمده که می‌گویند: باید از برنامه‌های طولیل و عریض درسی حوزه علمیه که سال‌ها وقت در بر می‌گیرد صرفنظر کرد، در عوض لازم است که پس از فراگیری مقدمات، بیشتر روی قرأت قرآن، احادیث و نهج‌البلاغه کار کرد. به نظر شما این فکر چگونه است؟ آیا می‌توان به آن ترتیب اثر داد؟

ایشان فرمود: «با توجه به شرایط اجتماعی، گرایش و خاستگاه مذهبی که در جهان اسلام، به‌ویژه در ایران و افغانستان وجود دارد- گرچه تفاوت‌هایی نیز در این میان هست - ولی روی هم رفته تقریباً شرایط این دو کشور یکسان است. بنابراین جنبش‌هایی در این کشورها موفق خواهد بود که متکی به اراده و خاستگاه مردمان مسلمان و متدینین آن کشورها باشند و گرنه محکوم به شکست و اضمحلال خواهند بود. شما هم نباید این تجربه موفق را که در ایران به اینجا رسیده است و در آینده هم به خواست و اراده خدای لایزال و پشتیبانی مردم متدین این کشور به پیروزی خواهد رسید، هیچ‌وقت فراموش نکنید. هیچگاه نباید از نظر دور برداری که اگر حضرت امام خمینی یک مجتهد جامع‌الشرایط مسلم و مقبول حوزه‌های علمیه نبود و اگر مرجعیت و زعامت امام تثبیت نمی‌شد، نهضتی را که ایشان رهبری می‌کند، شاید سال‌ها قبل از بین رفته بود و حتماً به این حدی از رشد و گسترش نمی‌رسید و طرفداران و پیروانش به اصطلاح امروز خمینیست‌ها درون همین حوزه‌های علمیه سرکوب و نابود می‌شدند تا جایی که شاید نوبت به شاه و دستگاه‌های امنیتی آن نمی‌رسید که ما را به اینجاها تبعید کنند! شما هم درس‌های حوزه‌ها خوب بخوابید و آشنایی با قرآن، حدیث و مسائل اجتماعی هم ضروری است باید آنها را نیز خوب یاد بگیرید.»

پس از این سخنان بود که به عمق حرف‌ها و صحبت‌های استاد شهید بی‌بردم و خوب فهمیدم این دو مرد الهی از یک هدف، مرام و رهبر جهان اسلام و تبعیح حرف می‌زنند که آن هم در آن زمان جز «خمینی‌بت‌شکن» کس دیگری نمی‌توانست باشد.



**والد معظم در امر تدریس، مطالعه و تحقیق بی‌نهایت کوشا و ساعی بودند و تا لحظه بیداری از کتاب جدا نمی‌شدند و به حدی به پژوهش علاقه‌مند بودند که گذشت زمان را فراموش می‌کردند! برای به دست آوردن کتابی که بدان نیاز داشتند نهایت کوشش را به کار می‌گرفتند و گاهی صفحات افتاده از یک کتاب را با دستنویسی تکمیل می‌کردند و اگر نسخه‌ای کمیاب بود، در کتابخانه‌ای که آن نسخه را داشت ساعت‌ها می‌نشستند و آن را استنساخ می‌کردند**

ایشان آموزنده و پنددهنده است. اینک نوشتار را بسا طوره‌ای که بزرگ‌ترین تأثیر رفتاری و اخلاقی را در زندگی‌ام داشته است پایان می‌بخشم.

یکی از ارادتمندان ایشان که پیشه‌وری کم‌بضاعت بود و پیشه‌اش بسیار کم‌درآمد، برای ضیافت شامی ایشان راه خانه خود دعوت کرد. یادآور می‌شوم ایشان قبل از بیماری و رنجوری پر حوصله بودند و همه مراجعان را با آغوش باز و روی خوش می‌پذیرفتند و به گفته آنان گوش و به سؤالاتشان پاسخ مناسب می‌دادند. در آن ضیافت من نیز به همراهشان بودم و سال‌های نوباوگی را می‌گذراندم و به اقتضای سن دوست داشتم غذایی لذیذ را در ظرف مناسبی صرف کنم. غذای میزبان ساده و ظرف‌های غذایی به نظرم چندان تمیز نمی‌آمدند، از این‌رو با کراهت غذا می‌خوردم. ایشان متوجه شدند. وقتی صاحبخانه برای آوردن ظرف آب از اتاق بیرون رفت، ضربه‌ای بر پشت شانه‌ام نواختند و گفتند: «مگر از خدا سرزم نداری که چنین رفتاری می‌کنی؟ نمی‌دانی این مرد آنچه در توان داشته دریع نکرده تا توانسته است این غذا را برای ما تهیه کند؟ اگر با این حرکات دل او را بشکنی، چه جوابی به درگاه خدا داری؟ باید از حال‌نشان دهی که بهترین غذا را می‌خوری و ظروف و غذا بهترین و تمیزترین ظرف‌هاست.» این شیوه مردان خدا و کسانی است که پرورده مکتب مقدس اسلامند که جز راه خدا نمی‌پویند و غیر از سخن حق بر زبان نمی‌آورند و پسندند آنچه را که جانان پسندد. «اللَّهُمَّ فَقِنَا لِقَابَ تَجَبُّ وَ تَزْنٰی»

**پین‌نوشت‌ها در سروسری تاریخ جوان» موجودند.**